



## پاسخ به چند پرسش حقوقی

تدوین: سید ابراهیم مهدیون  
کارشناس حقوقی

کمیسیون ماهانه حقوقی و قضایی آموزش دادگستری استان تهران هر ماه پذیرای یکی از اساتید مبرز با موضوعی مشخص می‌باشد، این بار در کمیسیون ماهانه میزبان استاد شهری بودیم که مطالب ایشان را مرور می‌کنیم.

۱- موجر دادخواست تعدیل و الزام به تنظیم سند رسمی به طرفیت مستاجر تقدیم نموده است و حکم به تنظیم سند رسمی صادر شده است ولی خواهان (محکوم‌له) درخواست صدور اجرائیه نمی‌نماید، آیا مستاجر می‌تواند در همان پرونده با استناد به ماده ۹ قانون روابط موجر و مستاجر مصوب ۱۳۵۶ درخواست تنظیم سند رسمی اجاره بنماید؟ پاسخ: اگر اجاره‌نامه مشمول آن قانون باشد طبق ماده ۹ آن، که تصریح دارد؛ هر یک از موجر و مستاجر می‌توانند در خواست اجرای حکم را بنمایند و قانون‌گذار هر دو را محکوم‌له و ذینفع فرض کرده است. اصل این است که حکم حقوقی بدون درخواست محکوم‌له اجرا نشود مگر در مواردی که قانون‌گذار استثناء نموده است.

ماده ۹ قانون روابط موجر و مستاجر مصوب سال ۱۳۵۶ این استثنا را دارد ماده ۹ اینگونه بیان می‌دارد که: «در تمام مدتی که دادرسی در جریان است مستاجر باید طبق ماده ۶ این قانون و شرایط قبلی، مال‌الاجاره را بپردازد و از تاریخ ابلاغ حکم قطعی، طرفین مکلفند ظرف یک ماه به ترتیب مقرر در حکم، اجاره‌نامه تنظیم کنند.

هرگاه در این مدت اجاره‌نامه تنظیم نشود به تقاضای یکی از طرفین دادگاه رونوشت حکم را جهت تنظیم اجاره‌نامه به دفتر اسناد رسمی ابلاغ و به طرفین اخطار می‌کند که در روز و ساعت معین برای امضای اجاره‌نامه در دفترخانه حاضر شوند.

هرگاه موجر حاضر به امضای اجاره‌نامه

نشود نماینده دادگاه اجاره‌نامه را به مدت یک سال از طرف او امضا خواهد کرد و اگر مستاجر تا ۱۵ روز از تاریخ تعیین شده حاضر به امضا نشود دادگاه در صورتی که عذر مستاجر را موجه نداند به تقاضای موجر حکم به تخلیه عین مستاجر صادر می‌کند و این حکم قطعی است.»

در اینجا قانون‌گذار هر دو را مکلف به اجرای حکم نموده است. البته در صورتی که مشمول این قانون باشد اما به اجاره‌نامه‌هایی که مشمول این ماده نباشد مطابق مقررات عمومی عمل خواهد شد.

احکامی که جنبه اعلامی نداشته باشد احتیاجی به صدور اجرائیه نیز ندارد.

۲- با توجه به مفهوم ماده ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی مهلت پرداخت دیه (خصوصاً دیه شبه‌عمد از جمله تصادفات رانندگی) تعیین گردیده است و از طرفی با توجه به مبانی فقهی و بخشنامه ریاست محترم قوه قضائیه که حاکی از الزام محکوم‌علیه به پرداخت لااقل نصف یا ثلث دیه (شبه‌عمد یا خطای محض) در پایان هر سال می‌باشد؛ آیا: ۱- شاکی می‌تواند پس از قطعیت حکم و انقضای مهلت یک سال از وقوع حادثه، نصف یا ثلث دیه را از محکوم‌علیه مطالبه نماید. ۲- بر فرض مثبت بودن پاسخ، چنانچه محکوم‌علیه از پرداخت آن امتناع نماید آیا منتع محسوب شده و مطابق ماده ۲ قانون محکومیت‌های مالی و ۶۹۶ قانون مجازات اسلامی قابل بازداشت خواهد بود؟

در این ماده تعیین تکلیف نشده که آیا بایستی از زمان وقوع جرم عمده یک سال، شبه‌عمد دو

سال و خطای محض سه سال بگذرد تا دیه آن قابل مطالبه گردد. از این جهت قانون ما ساکت و اجمال دارد و در موارد اجمال به فقه مراجعه می‌کنیم.

بخشنامه صادره نیز به همین استناد است. فتوای مشهور در مورد مهلت پرداخت دیه شبه عمد این است که بعد از گذشت یک سال، اولیاء دم حق مطالبه نصف دیه را دارند. بخشنامه ریاست محترم قوه هم فتوای مشهور را متذکر شده است حال اگر بعد از مطالبه ذی حق، (محکوم علیه) از پرداخت امتناع کند طبق ماده ۲ قانون اجرای محکومیت‌های مالی و به تقاضای ذی حق و دستور دادگاه بازداشت می‌شود و چنانچه اعسار وی ثابت شود حکم اعسار قبل از قطعیت قابل اجرا است یعنی به محض صدور حکم اعسار اگر شخص زندانی باشد آزاد می‌شود ولو اینکه قابل تجدیدنظر باشد.

آیا بایستی زندانی شود و بعد از زندان تقاضای اعسار کند؟ چنین شرطی وجود ندارد و نظر اداره حقوقی نیز این است که قبل از زندانی شدن هم می‌تواند تقاضای اعسار کند. در قوانین قبل از انقلاب این گونه نبود، اگر حکم حقوقی بر محکومیت شخص صادر می‌شد بعد از ابلاغ اجرائیه ظرف مدت ده روز محکوم علیه نسبت به پرداخت محکوم به اقدام یا با محکوم در مورد نحوه پرداخت به توافق می‌رسید در غیر این صورت به تقاضای محکوم بازداشت می‌شد و می‌توانست ظرف ده روز تقاضای اعسار نماید ارائه این درخواست مانع از بازداشت وی می‌شد اما در حال حاضر اینگونه عمل نمی‌شود.

طبق ماده ۲ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی درخواست اعسار مانع اجرای دستور حبس نیست و آنچه که موجب آزادی شخص می‌شود صدور حکم اعسار است البته قانون قبلی با شرع موافق‌تر بود چرا که در قرآن بیان گردیده: اگر مدیون معسر بود بایستی به وی مهلت داده شود تا موسر شده و توان پرداخت داشته باشد.

حال شخصی گفت معسر هستم، شما می‌گویید فعلا او را زندانی کنید و بعد از رسیدگی متوجه می‌شوید که حقیقت گفته است و مشخص می‌شود که شما حق نداشتید او را زندانی کنید. شرط قبول درخواست اعسار زندانی شدن نیست. ضمنا هیچ مجوزی برای اخذ تامین از معسر نداریم. تامین بر امور کیفری است.

دیه دو جنبه دارد:

۱- جنبه حقوقی دیه (ضرر و زیان)

۲- جنبه کیفری دیه

جنبه کیفری دیه غلبه دارد. مجازات‌ها با مرگ مجرم ساقط می‌شود اما دیه از اموال وی گرفته خواهد شد. دیه جزو ماترک به حساب می‌آید. مجازات‌های به پرداخت جزای نقدی به خزانه دولت پرداخت می‌شود ولی دیه به

مجنی علیه یا اولیا دم پرداخت می‌شود. رای وحدت رویه‌ای در اوایل انقلاب صادر شده بود که دیه از مصادیق ضرر و زیان است و جنبه کیفری از این روست که مراجعه کیفری نیازی به پرداخت هزینه دادرسی ندارد.

با شروع به اجرای حکم تامین مرتفع می‌شود. اخذ تامین مجدد وجود نداشته و در صورت اتمام حبس وی و عدم سررسید مهلت دیه بایستی بدون قید و شرط آزاد شود. ما در اینجا قانون را در نظر می‌گیریم.

۳- آیا دیه ۱۰۰ درصد مال است و مجازات نیست؟ اینکه خسارت محض است یا مجازات بحث بسیار دارد. تامین نیز بایستی متناسب باشد. نظر شما در این مورد چیست؟

منظور من این نیست که اگر مجازات عملی، فقط دیه بود نبایستی برای آن تامین اخذ شود. منظور این است که متهم به حبس و پرداخت دیه محکوم شده باشد و حکم نیز قطعی شود، دستور اجرا صادر و زندانی شود، طبق ق.آ.د.ک با شروع به اجرای حکم تامین ملغی می‌شود.

در گذشته تامین اخذ شده و تا پایان اجرای حکم باقی می‌ماند ولی یکی از جنبه‌های خوب این قانون این است که به حال محکومین ارفاق نموده و بیان داشته که: با شروع اجرای حکم تامین ملغی شود، حال بایستی ببینیم که مجوزی برای اخذ تامین دیگر وجود دارد؟

طبق آیین‌نامه زندان‌ها، به محکوم زندانی مرخصی داده می‌شود و تامین اخذ می‌کند، در قانون چنین چیزی بیان نشده و بخشنامه‌ای نیز در این خصوص وجود ندارد که اگر مدت محکومیت حبس وی تمام شد از او (به خاطر دیه‌ای که بر عهده او بوده و زمان آن نیز هنوز نرسیده است) تامین گرفته شود، حال اگر آن شخص معسر باشد (هم شرعی و هم قانونی) بایستی آزاد شود و اگر معسر نبود دوباره به زندان انداخته خواهد شد.

نظر شخص آقای شاهرودی این است که برای امور حقوقی (دین) نبایستی شخص بازداشت شود. البته فقها گفته‌اند: حبس الممتنع، جایز.

اگر ابهامی در قوانینی که به تایید شورای نگهبان نیز رسیده است وجود دارد بایستی تفسیر به نفع متهم باشد و نه به ضرر او.

۴- یک دادنامه ممکن است شامل چند حکم باشد. حال چنانچه با اجرای یک جزو آن تامین را مرتفع کنیم اجرای احکام به بن بست مطلق خواهد رسید. نظر حضرت‌تعالی چیست؟

قانون بایستی اصلاح شود. همان طوری که چنانچه در زمان اجرای حکم زندانی فرار کند نمی‌توانید به کفیل وی اخطار کنید چرا که تامین از بین رفته است. بخشنامه‌ها جنبه ارشادی دارد و قاضی نیز ملزم به تبعیت از آن نیست. چنانچه شخصی معسر باشد بایستی مهلت بیشتری به وی، داده شود اعسار و ایسار از امور قابل تفسیر در زمان‌های مختلف است.

۵- شخصی محکوم به پرداخت دیه خطای

محض در مدت سه سال شده است و او در سال سوم تمام دیه را یکجا پرداخت می‌کند اگر از ما سوال شود که آیا دیه در ظرف سه سال پرداخت شده یا نه؟ می‌گوییم پرداخت شده پس به چه مجوزی گفته شده که سال اول یک سوم دیه، سال دوم یک سوم و... اگر خود عبارت جوابگوی ما باشد بایستی ابتدا به آن عمل کنیم. نظر حضرت‌تعالی چیست؟

قانون در این مورد ساکت است و در این مورد به منبع آن مراجعه می‌کنیم و می‌گوییم که مجنی علیه یا اولیا دم حق دارند قبل از پایان سال اول (در خطای محض) یک سوم دیه را مطالبه کنند و معنی آن این است که یک سوم آن حال شده است و در صورت عدم پرداخت، مشمول ماده ۲ نحوه اجرای محکومیت‌های مالی خواهد شد.

۶- در صورت صدور حکم اعسار، شخص فوراً آزاد می‌شود. خواهان اعسار تقاضای تقسیط داده و حکم صادر می‌شود، در صورت اعتراض مدعی اعسار به این حکم آیا می‌توانیم وی را آزاد کنیم؟

تقسیم نوعی از قبول اعسار است و معسر کسی است که دفعتاً توان پرداخت کل دین را ندارد. تجدیدنظر برای کسی است که محکوم شده و حکم به ضرر او صادر شده است.

۷- در قانون «نحوه مجازات کسانی که در امور سمعی و بصری غیر مجاز عمل می‌نمایند» آورده شده که کلیه قوانین مغایر با این قانون ملغی می‌باشد. با تصویب این قانون تبصره ۳ ماده ۳ قانون اصلاح دادگاه‌های عمومی و انقلاب در خصوص جرایم مشمول حد زنا و لواط که در دادگاه‌های صالحه رسیدگی می‌شود منسوخ شده یا خیر؟

در ماده ۴ قانون جدید عنوان شده که: هر کس با سوءاستفاده از آثار مبتذل و مستهجن از دیگری، وی را تهدید به انتشار آثار مزبور نماید و از این طریق با وی زنا نماید به مجازات زنا یا به عتف محکوم می‌شود.

دادگاه‌های کیفری استان با توجه به مواد ۴ و ۱۱ این قانون که صلاحیت رسیدگی را به عهده دادگاه‌های انقلاب واگذار نموده است با توجه به بند الف و ج قانون اصلاح و تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب به دلیل عدم صدور کیفرخواست پرونده را به دادسراها ارسال می‌نماید.

دادسراها نیز معتقدند که در تبصره ۳ ماده ۳ قانون اصلاح و تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب صراحتاً قید رسیدگی در دادگاه‌های صالحه آورده شده است و این دادگاه‌ها اعم از دادگاه‌های عمومی، انقلاب، جزایی و اطفال می‌باشد.

در خصوص اختلافی که بین این سه مرجع به وجود آمده است توضیحاتی را ارائه بفرمایید.

۸ - این زنا مستقیماً به دادگاه انقلاب ارسال در همان جا رسیدگی خواهد شد و صلاحیت فقط از کیفری استان و کیفری عمومی گرفته شده است.  
**سوال:** دو نظریه متفاوت در اداره حقوقی در مورد تامین خواسته وجود دارد:

۱- چنانچه دارنده چک ظرف ۱۵ روز آن را برگشت نزده باشد تامین خواسته مستلزم ایداع خسارت احتمالی می‌باشد.

۲- چنانچه خارج از مدت ۱۵ روز برگشت زده شود تامین خواسته نسبت به صادرکننده مطلقاً نیاز به ایداع خسارت احتمالی ندارد.

به مبنای این دو نظریه اشاره بفرمایید؟

**پاسخ:** چک قانون تجارت با چک معمول قانون صدور چک فرق دارد. در قانون تجارت آمده است که چک نوشته‌ای است که به موجب آن صادرکننده وجوهی را که نزد محال‌علیه دارد کلاً یا بعضاً مسترد یا به دیگری واگذار می‌نماید و در اینجا صحبت از بانک به میان نیامده است.

این چک بایستی محل داشته باشد تا صادر شود اگر بی‌محل بود چک قانون تجارت نیست پس اگر وجهی نزد محال‌علیه نداشته باشد از شمول تعریف خارج است.

فرق دیگر اینکه نیاز نیست تا محال‌علیه بانک باشد و صندوق‌های فرض‌الحسنه نیز دارای چک هستند. مسائل مربوط به واخواست، مرتبط با چک قانون تجارت است. قانون صدور چک شامل یک سری چک‌هایی است که بر عهده بانک‌های ایرانی (مثل بانک ملی) یا شعب آن در خارج از کشور صادر می‌شود و در حکم سند رسمی و لازم‌الاجراست و نیازی نیست تا وجهی بابت تامین خواسته آن سپرده شود و به همین جهت می‌توان به اداره ثبت مراجعه و تقاضای صدور اجرائیه کرد.

۹- در رابطه با ابطال عملیات اجرایی، وقتی چکی به اداره اجرا برده می‌شود معمولاً بدهکاران برای توقیف عملیات اجرایی و ابطال اجرائیه به دادگستری مراجعه می‌کنند. در این خصوص در دعوی ابطال عملیات اجرایی اداره چهارم ثبت اسناد در رابطه با سه فقره چک، یکی از شعب دادگاه‌های حقوقی قرار عدم صلاحیت صادر و در اجرای ماده ۱۶ پرونده را به دیوانعالی کشور ارسال می‌نماید. دیوانعالی کشور نیز با قرار موافقت می‌نماید و رسیدگی به موضوع را در صلاحیت اداره ثبت محل می‌داند ولی آراً بسیاری وجود دارد که دادگاه‌های عمومی حقوقی مبادرت به صدور قرار توقیف عملیات اجرایی نموده و نهایتاً اجرائیه را ابطال و دادگاه

تجدیدنظر هم آن را تایید نموده است. پاسخ حضرتعالی در این ارتباط چیست؟

اعتراض ممکن است نسبت به دستور اجرا یا عملیات اجرایی باشد. نسبت به دستور، گفته می‌شود که مثلاً زمان دین موجد است و اجل آن هنوز نرسیده است یا ادعا می‌کند که دین را پرداخته است. اگر شکایت از دستور اجرا باشد در صلاحیت محاکم دادگستری است ولی چنانچه شکایت از عملیات اجرایی باشد در صلاحیت اداره ثبت است (آیین‌نامه اجرای مفاد اسناد رسمی) مثلاً منزل مسکونی شخصی را توقیف کنند و وی مدعی شود که این از مستثنیات دین است.

در اینجا که خواسته ابطال عملیات اجرایی بوده رای دادگاه کاملاً صحیح می‌باشد.

۱۰- راجع به اعتبار مبایعه‌نامه‌های عادی، اخیراً دادستان یکی از شهرستان‌ها نامه‌ای به شهردار مربوطه تنظیم نموده که حق صدور جواز ساخت برای املاک فاقد سند رسمی را ندارد (به لحاظ جلوگیری از زمین‌خواری) راجع به مقررات حقوق ثبت و اعتبار مبایعه‌نامه‌های عادی از حیث مالکیت توضیحاتی را ارائه بفرمایید؟

در صلاحیت دادستان محترم نبوده و جایگاهی ندارد. مسئله اعتبار مبایعه‌نامه را به طور مفصل در کتاب حقوق ثبت نوشته‌ام.

۱۱- ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب ابلاغ جدیدی برای پذیرش تشخیص رئیس محترم قوه به عنوان یکی از جهات اعاده دادرسی بود. حال اگر ایشان تشخیص دهد که رای برخلاف بین شرع است قضات ماذون از سوی ایشان چگونه می‌توانند اعلام کنند که تشخیص ایشان صحیح نبوده و آن را از جهات اعاده دادرسی ندانند؟

در حال حاضر پس از درخواست ایشان، پرونده به دادگاه هم عرض صادرکننده رای به عنوان یکی از جهات اعاده دادرسی ارسال می‌شود. بدین ترتیب جهت دیگر به جهات

اعاده دادرسی اضافه گردیده است و هر کاری که برای دیگر جهات اعاده دادرسی انجام می‌دهیم برای این مورد نیز بایستی انجام داد. در قانون نیامده است که رئیس قوه پرونده را به کجا ارسال کند بلکه این تشخیص را از جهات اعاده دادرسی محسوب نموده است.

۱۲- در مورد پرونده‌های قتل سابق (قبل از تشکیل دادرسی) و رای وحدت رویه اخیر دیوانعالی کشور در خصوص تجدیدنظرخواهی نسبت به آراء دادگاه‌های عمومی و انقلاب، آیا بررسی (نقض یا ابرام) پرونده‌هایی که با اتهام قتل منتهی به محکومیت یا برائت می‌شود به عهده دادگاه‌های تجدیدنظر است؟

صلاحیت محکمه مورد بحث نیست، به قتل رسیدگی شده و حکم نیز مطابق قانون صادر شده است حال بایستی بررسی شود که مرجع تجدیدنظر کجاست؟

یک بار به اعتبار دادگاه صادرکننده، مرجع تجدیدنظر تعیین می‌گردد و گاهی نیز به اعتبار ماهیت حکم، اگر حکمی در دادگاه عمومی مبنی بر اعدام قاتل صادر شده باشد دیوانعالی کشور آن را نقض و به دادگاه هم‌عرض ارجاع می‌کند که به نظر درست نیست و این استثناء برای پرونده‌هایی است که از قبل در دادگاه مطرح بوده است.

در حال حاضر مرجع ذیصلاح تغییر کرده و دادگاه کیفری استان صالح به رسیدگی است و چنانچه مرجع ارسال‌کننده پرونده، دیوانعالی کشور باشد دادگاه کیفری استان نمی‌تواند به علت نبود کیفرخواست از رسیدگی خودداری نماید.

فلسفه ماده‌ای که بیان داشته هر پرونده‌ای که در هر دادگاهی در حال رسیدگی است در همان دادگاه رسیدگی شود این بود که دادگاه‌ها پرونده‌های موجود را به دادرسی روانه نمایند و این بدان معنی نیست که بعداً هم به دادگاه‌های مذکور ارجاع شود.

